اقسام پایه‌ها؛ متشابه الاجزاء، غیر متشابه الاجزاء معدّو غیر متشابه الاجزاء مستقل از ناظر

بعد هم جزء لایتجزی برای تشخیص هدف، و برآورده کردن آن در هوش ضعیف را عرض کردم و در هوش قوی هم یک من ِپایه محور که در هوش قوی هم یک جزء لایتجزای من ِپایه محور در حافظه درست می‌کنیم که جلسه قبل فی الجمله توضیح دادم و الآن آن را تکمیل می‌کنم.

نکته‌ای که الآن می‌خواهم اضافه کنم و به گمانم خیلی اهمیت دارد، این است - یعنی از جمله نقاط عطف این مسأله است -: وقتی یک پایه‌ای فراهم می‌کنیم که یک کل پدید بیاید، در مورد کل‌های ریاضی و کل‌های متشابه الاجزاء، مشکل شیء ثالث را نداشتیم و شما چند میلیارد هم با هم جمع کنید، حاصلش لیس الا الاجزاء و چیز ثالثی پدید نمی‌آید. اما جایی که عملگرها منطقی است و غیر متشابه الاجزاء را با هم ترکیب می‌کنید، ثالث‌هایی پدید می‌آید که مهم است در این‌که ببینیم واقعاً از کجا آمد و قابل فروکاستن هست یا نیست؟ من یک مثالی عرض کردم و الآن می‌خواهم با آن مثال جلو بروم.

شما مولکول آب را در نظر بگیرید. در مولکول آب، یک ثالثی پدید آمده که به آن آب می‌گوییم. اگر آن را به هم بزنیم، این جزء لایتجزی محو می‌شود. آثار و خواص آب، غیر از آثار و خواص مخلوط کردن اکسیژن و هیدروژن است و جزء لایتجزای پایه داریم که مولکول آب است. در اینجا که این جزء را داریم، زمانی که این ثالث در آب پدید می‌آید، اگر انسانی هم روی کره زمین نبود، این مولکول با این ترکیب بود و آثار خودش را داشت یا نه؟ بود. یعنی ربطی به ذهن و ناظر ندارد؛ یک ترکیبی است که صورت گرفته و جزء لایتجزی بودن مولکول آب، ورای ذهن ذاهن و درک ناظر است و هست و آثار خودش را هم دارد.

اما مثال دیگری هم زدیم که برای فروکاستن، چالشزا بود، مثال تابلو بود. تابلویی که نقاش کشیده و یک ایده‌ای را در این تابلو گذاشته. اجزاء اندرون این تابلو جز رنگ و ... چیزی نبود. این تابلو هم خودش درکی از آن ایده نداشت؛ اصلاً درکی نداشت. مثلاً اگر تابلویی محبت مادری به فرزند را نشان می‌داد، خود تابلو از آن درکی نداشت؛ رنگ بود. خُب آنجا پایه چه بود؟ تابلو، پایه‌ای بود برای ظهور آن ایده، اما ظهوری که اگر فرض بگیریم هیچ ذهنی نبود و مُدرِک آن ایده نبود، این پایه هیچ فایده‌ای نداشت. ظهور و کار انجام دادن این پایه، بند به یک ناظر است که باید نگاهش کند و باید آن را ببیند و آن وقت، پایه، پایه شود. به عبارت کلاسیک خودمان، مرکباتی که تشکیل می‌شود و پایه هست، مرکباتی است که نقش اجزاءش صرفاً اعداد است، به خلاف ترکیب اجزاء H_2O که فقط اعداد نیست و مولکول آب را می‌آورد که هیچ ذهنی هم نباشد، مولکول آب دارد

کارش را می‌کند. انسان‌ها هنوز نبودند، ولی آب روی کره زمین بود؛ سیل می‌آمده و ... . اما این نقشی که فقط معدّ است برای نظارت یک ناظر، این‌طور نیست؛ معدّمحض است و کاره ای نیست؛ چیزی ظهور نکرده؛ ظهوری که الآن کار انجام بدهد ولو لم یکن ذهنٌ.

شاگرد: ولو لم یکن ذهنٌ، یعنی ظهور محبت مادری نیست؟

استاد: نه، اوست که باید ببیند تا این ظهور کند. ایده در اینجا آمده، اما چون موطن ایده، موطن ورا‌ء ماده است، کسی که می‌تواند آن را ورای ماده درک کند، این [تابلو و این چیز مادی] معدّ است تا او آن را در آن موطن درک کند، نه اینجا؛ پس به اینجا نیامده است. به این، معدّ‌محض می‌گویی‌م. اما آب به این صورت نیست. بنابراین مطلبی که الآن می‌خواهم عرض کنم و توضیحات بعدش، نقش مهمی دارد.

ما باید یک تقسیم کنیم؛ وقتی پایه‌محور می‌گویی‌م، پایه‌ها سه جور هستند: پایه‌هایی که صرفاً تجمیع با عملگرهای ریاضی است و پایه‌هایی که در آن‌ها غیر متشابه الاجزاء با هم جمع می‌شوند؛ الآن در این تابلوی نقاشی، متشابه الاجزاء نیستند. رنگ یکی از آن‌ها سبز است و دیگری قرمز است. در جایی هم که غیر متشابه الاجزاء هستند، دو جور است: پایه‌هایی که صرفا نقش اِعداد محض دارند و مستقل از ناظر نیست و اگر ناظر نباشد هیچی. اما پایه‌هایی که مستقل از ناظر است، جزء لایتجزی تشکیل می‌دهد مثل مولکول آب.

بازبینی #2
ایجاد شده 10 فوریه 2025 12:10:07 توسط ... .
به روزرسانی شده 10 فوریه 2025 12:38:20 توسط ... .